

نیکوکاران بد طینت

اسراری از گناهکاری ملل ثروتمند
و تهدیدی برای خوشبختی جهانی

ها - جون چانگ
استاد اقتصاد، موسسه دانشگاه کمبریج انگلستان

مترجمان:
عادل پناهی
امیر عزیزی، زهرا ایچ

با تحشیه انتقادی و توضیحی



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

نویسنده: نیکوکاران بدطینت: اسراری از گناهکاری ملل ثروتمند و تهدیدی برای خوشبختی جهانی

مؤلف: ها - چون چانگ

مترجمان: عادل پیغامی، امیر عزیزی و زهرا ایجی

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام

ویراستار ادبی: علیرضا الهادادی

صفحه آرا: محمد روشنی

طراح جلد: محمد حسین بصیری

نویسنده: ناندر نسخه پردازی و چاپ: رضا دیبا

چاپ: صفافی: مجتمع چاپ و صحافی برتر

چاپ اول: ۱۳۹۵

قیمت: ۲۳۰/۰۰۰ ریال

شماره پان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۳-۹

تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام

صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۱۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲

E-mail: press@w.ketabesadiq.ir • www.ketabesadiq.ir

سرشناسه: چانگ، ها - چون
عنوان و نام پدیدآور: نیکوکاران بدطینت: اسراری از گناهکاری ملل ثروتمند و تهدیدی برای خوشبختی

جهانی/تألیف: ها - چون چانگ؛ مترجمان: عادل پیغامی، امیر عزیزی و زهرا ایجی

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۴۱۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۳-۹-۲۱۴

موضوع: بازگانی آزاد

موضوع: سرمایه‌داری

شناسه افزوده: پیغامی، عادل، ۱۳۵۲-

شناسه افزوده: عزیزی، امیر

شناسه افزوده: ایجی، زهرا

شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۹۷۱۳۲/ج۲ HF

رده‌بندی دیویی: ۳۸۲/۷۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۴۱۷۷۲

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

۹	درباره کتاب
۱۱	درباره مؤلف
۱۳	تقدیر و تشکر
۱۶	یادداشت‌ها
۱۷	مقدمه ویراستار علمی
۲۱	مقدمه مترجم
۲۳	مقدمه
۴۴	یادداشت‌ها
۴۹	فصل اول: نگاهی دوباره به [کتاب] لکسوس و درخت ریختن
۴۹	اسطوره‌ها و واقعیت‌های جهانی‌سازی
۵۲	تاریخچه رسمی جهانی‌سازی
۵۴	تاریخچه واقعی جهانی‌سازی
۵۷	نئولیبرال‌ها در برابر سبک‌مغزهای جدید؟
۶۳	چه کسانی اقتصاد جهانی را اداره می‌کنند؟
۷۰	آیا این نیکوکاران خبیث در حال پیروز شدن هستند؟
۷۲	یادداشت‌ها
۷۹	فصل دوم: زندگی دوگانه دانیل دیفو
۷۹	کشورهای ثروتمند، چگونه ثروتمند شدند؟
۸۲	بریتانیا به مصاف جهان می‌رود

۸۵	 حیات دوگانه‌ی اقتصاد بریتانیا
۸۸	 آمریکا وارد این نزاع می‌شود
۹۲	 آبراهام لینکلن و تلاش آمریکا برای دستیابی به برتری کامل
۹۷	 اسرار گناهکاری سایر کشورها
۱۰۲	 فراگرفتن درس‌هایی درست از تاریخ
۱۰۷	 یادداشت‌ها
۱۲۱	 فصل سوم: پسر شش ساله‌ام باید شغلی پیدا کند
۱۲۱	 آیا تجارت آزاد همیشه راهگشا است؟
۱۲۳	 تجارت آزاد هگشا نیست
۱۲۶	 نظریه ضعیف، نتایج ضعیف
۱۳۱	 نظام تجاری بین‌المللی از رضایتی‌ها از آن
۱۳۵	 صنعت در ازای مشارکتی؟
۱۳۸	 تجارت بیشتر، ایدئولوژی‌ها، نعمت
۱۴۲	 یادداشت‌ها
۱۴۹	 فصل چهارم: فنلاندی و فیل
۱۴۹	 آیا باید بر سرمایه‌گذاری خارجی تسلیم کنیم؟
۱۵۰	 آیا سرمایه خارجی ضروری است؟
۱۵۳	 مادر ترزای سرمایه خارجی؟
۱۵۹	 «خطرناک‌تر از قدرت نظامی»
۱۶۴	 جهان بدون مرز؟
۱۶۸	 «تنها چیزی که بدتر از استثمار شدن به وسیله سرمایه است»
۱۷۱	 یادداشت‌ها
۱۷۷	 فصل پنجم: انسان، انسان را استثمار می‌کند
۱۷۷	 مالکیت خصوصی خوب، مالکیت عمومی بد؟
۱۷۹	 مالکیت دولتی در جایگاه متهم
۱۸۱	 دولتی در برابر خصوصی
۱۸۳	 داستان‌های موفق مالکیت دولتی
۱۸۷	 استدلالی در حمایت از مالکیت دولتی
۱۹۱	 اشکالات خصوصی‌سازی
۱۹۵	 گربه سیاه، گربه سفید
۱۹۸	 یادداشت‌ها

فصل ششم: ویندوز ۹۸ در سال ۱۹۹۷.....	۲۰۵
آیا «به عاریه گرفتن» ایده‌ها اشتباه است؟.....	۲۰۵
«سوخت منفعت برای آتش نبوغ».....	۲۰۶
جان لاو و نخستین مسابقه تسلیحاتی تکنولوژیکی.....	۲۱۱
و کلا وارد می‌شوند.....	۲۱۶
اقدامی که باعث می‌شود میکی موس مدت طولانی‌تری به حیات خود ادامه دهد.....	۲۱۹
ساندویچ‌های پیچیده‌شده‌ی بدون پوسته و زردچوبه.....	۲۲۱
استاد حقوق انحصاری اختراعات درهم‌تنیده.....	۲۲۳
تراعد سفت و سخت و کشورهای در حال توسعه.....	۲۲۶
ایجاد توازن.....	۲۲۸
یادداشت.....	۲۳۱
فصل هفتم: مأموریت روم کن؟.....	۲۳۵
آیا ممکن است احاطه مالی کمتر از حد معقول رود؟.....	۲۳۵
«جیب‌بر، سارق مسلح را می‌توان هم حریفی».....	۲۳۸
تورم داریم تا تورم.....	۲۴۰
بهای ثبات قیمت.....	۲۴۳
وقتی احتیاط، عاقلانه نیست.....	۲۴۶
کینزگرایی برای اغنیا، پول‌گرایی برای فقرا.....	۲۵۰
یادداشت‌ها.....	۲۵۲
فصل هشتم: ژنر در برابر اندونزی.....	۲۶۱
آیا باید چشم خود را بر کشورهای فاسد و غیردموکراتیک بست؟.....	۲۶۱
آیا فساد به توسعه اقتصادی صدمه می‌زند؟.....	۲۶۳
کامیابی و صداقت.....	۲۶۸
مقدار بیش از اندازه‌ای از نیروهای بازار.....	۲۷۰
دموکراسی و بازار آزاد.....	۲۷۲
وقتی دموکراسی‌ها، دموکراسی را تضعیف می‌کنند.....	۲۷۶
دموکراسی و توسعه اقتصادی.....	۲۷۹
سیاست و توسعه اقتصادی.....	۲۸۲
پی‌نوشت‌ها.....	۲۸۴

۲۹۳	فصل نهم: ژاپنی‌های تنبل و آلمانی‌های دزد
۲۹۳	آیا برخی از فرهنگ‌ها فاقد توانایی توسعه اقتصادی هستند؟
۲۹۷	آیا فرهنگ بر توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارد؟
۲۹۹	فرهنگ چیست؟
۳۰۱	دکتر جیکل در مقابل آقای هاید
۳۰۶	ژاپنی‌های تنبل و آلمانی‌های دزد
۳۱۱	تغییر دادن فرهنگ
۳۱۳	احیای فرهنگ
۳۱۶	یادداشت‌ها
۳۲۳	سخن آخر: مائوپانگ، اکتبر ۲۰۳۷
۳۲۳	ممکن است شرایط بهتر شود؟
۳۳۱	سرپیچی از بازار
۳۳۵	دلیل اهمیت تولید صنعت
۳۳۷	این کار را در منزل انجام ندهید
۳۴۰	کج کردن زمین بازی
۳۴۲	آنچه درست است و آنچه آسان است
۳۴۵	یادداشت‌ها
۳۴۷	پی‌نوشت‌ها
۴۰۲	یادداشت‌ها
۴۰۵	نمایه

مقدمه ویراستار علمی

داستان بهبود و پیشرفت در برتری از ابعاد مادی و معیشتی زندگی انسان، به همراه اتفاقاتی که طی این چنان قرن دیستانت، علم و فناوری افتاد، چه برای دانشمندان کشورهایی که در این تحول، برنده شده بودند و چه برای عالمان کشورهای محروم، این سؤال را پیش آورده بود که دلیل این پیشرفت عده‌ای و ضعف و محرومیت عده‌ای دیگر چیست؟ چه عواملی موجب شد تا انقلاب صنعتی در انگلستان اتفاق افتد و نه در بنگلادش؟ علل عقب‌ماندگی کشورهای شرق، غرب، شرق و جهان اسلام در چه بوده است؟ سیر تحولات جهانی در طی این چند قرن، آیا تعیینی بوده است یا تعینی؟ و اگر آگاهانه و سیاست‌گذارانه بوده است، از چه ناهنجاری‌های تدبیر و تمشیت شده و می‌شود؟ از بین تفاسیر مختلفی که افراد و نحله‌های گوناگون از داستان تغییرات زندگی بشر دارند، کدام به واقع نزدیکتر است؟ و آیا تمام آنچه اتفاق افتاده و مطلوب بشر بوده، توسعه نامیده شده و یا مجموعه‌ای از نظامات و ترتیبات نهادی و ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های مدرن نیز به آن افزوده شده و نام توسعه بر آن نهاده شده است؟ چرا توسعه مبنایی برای تقسیم کشورهای جهان شده است؟ آیا راه پیشرفت یا توسعه همان است که کشورهای موفق پیموده‌اند؟ آیا یک راه وجود دارد و یا راه‌های متعدد و مختلف؟ و نهایت اینکه برای برون‌رفت از فقر و عقب‌ماندگی چه باید کرد؟ این سؤالات و ده‌ها سؤال دیگر، بخش معظمی از مطالعات علوم اجتماعی را به

خود مشغول داشته است. جریان مدرن حاکم بر دانشگاه‌ها و رسانه‌ها و نخبگان که برندگان رقابت توسعه مادی بوده‌اند، برای پاسخ به این سؤالات رشته تخصصی و آموزش و پژوهشی را نیز شکل داده که به مطالعات توسعه یا توسعه اقتصادی، توسعه و نوسازی سیاسی و ... موسوم شده‌اند. نظریات و بسته‌های سیاستی هم که اکسیر بیرون‌رفت از مشکلات معرفی می‌شوند از سوی رسانه‌ها، به‌وفور تبلیغ می‌شوند. اما در این بین سؤالات اصلی توسعه کماکان بی پاسخ و یا لاینحل مانده و تصاویر القایی از سوی مراکزی که تولید توسعه را دارند، گاه با واقعیت همخوانی ندارد. اینجاست که دسترس به کتب‌هایی چون کتاب حاضر برای جامعه ما اعم از کارشناسان، دانشجویان علوم اجتماعی و حتی مردم گمشده‌ای ضروری جلوه می‌کند.

ما سال‌هاست که مسیر توسعه‌ایم. از زمان پهلوی اول برنامه‌های توسعه هفت‌ساله و پنج‌ساله، برای دور صراحی شده و کمایش اجرا شده‌اند. اذهان کارشناسی و نخبگانی و عمومی ما با یک سری شهوات زمانه در باب توسعه مأنوس شده و سال‌هاست از زاویه‌ای تنگ و تعیین‌شده به مقوله توسعه نگریسته و اندیشیده می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که دانش و دانش‌آفرینان توسعه در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، گاه گستره لازم از ادبیات ترسیده و نخوانده‌اند. کتاب‌ها و مقالات متعددی ترجمه یا تألیف شده اما اغلب قرائتی خاص از توسعه را در فضای ایران پمپاژ کرده‌اند. در این میان نیاز به آشنایی با مرزهای دانش توسعه و رویکردهای رقیب، برای جوان ایرانی چه از رشته‌های علوم اجتماعی باشد و چه بیابان، لازم و ضروری است. امروزه اقتصاد و بحث در باب توسعه و سیاست‌های اقتصادی و دهه پیشرفت نقل عمومی مجالس است و خواننده غیردانشگاهی نیز به همارند. دانشجوی علوم انسانی یا اقتصاد، درگیر بحث است.

در این میان فقدان کتابی به زبان ساده، که با مسائل پیرامونی ما ارتباطی وثیق داشته باشد و سؤالات ذهنی جوانان ایرانی این عصر را پاسخ دهد، موجب شد تا با خواندن کتاب نیکوکاران بدطینت اثر اقتصاددان توسعه آقای چانگ، توصیه ترجمه را به همکاران مختلف بدهم. متناهی ترجمه‌ای مشابه با ترجمه‌های متعارف که برگردان محض است، بلکه از یکسو قرین مسائل بومی ما باشد و خواننده را در پیوند با مسائل پیرامونی خود قرار دهد و از سویی دیگر، پنجره‌هایی جدید و متفاوت از فضای ذهنی

متعارف در مجال اندیشه ایشان باز کند. نوشته چانگ، عملاً چند رشته‌ای است: ترکیبی بهینه از اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی و سیاست و فرهنگ است، رویکرد انتقادی لازم را دارد، در جنبه تئوری نمانده، به تجربه و واقعیت سهم بسزا می‌دهد و شواهد متناقض با فضای تبلیغاتی را در کنار هم می‌آورد. ضمن اینکه فضای بین‌المللی حکمرانان جهانی را فراموش نکرده و قواعد ایشان را به چالش می‌کشانند. در مجموع به نظرم برای خواننده ایرانی، داستانی جذاب و خواندنی از ماجرای توسعه‌یافتگی برخی و توسعه‌نیافتگی دیگران و بایسته‌ها و نبایسته‌های کشورهای در حال توسعه در ارتباط با قدرت‌های جهانی و کشورهای پیشرفته و به قول خودش مثلث شوم سازمان‌های بین‌المللی است.

من در این متن نکات توضیحی و گاه انتقادی و تصحیحی خود را عرضه کرده‌ام و لذا این مقدمه را بیشتر از این طولانی نکرده و باقی مطالب را در حین متن و با نام اختصاری و.ع. تقدیم می‌کنم. قدردان زحمات مترجم محترم و جمیع همکاران فعال در تولید این اثر نیز هستم.

عادل پیغامی

۱۳۹۵ / دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

مقدمه مترجم

ها - چون چنانچه اقتصاددان برجسته‌ای است که در باب توسعه اقتصادی ایده‌های در خور تأملی را ارائه کرده است. مقدمه جناب دکتر پیغامی به خوبی اهمیت پرداختن به موضوع توسعه و مسائل مربوط به آن و همچنین جایگاه این کتاب ارزشمند در مطالعات توسعه را توضیح می‌دهد. ما دو بارم تلاش‌های انجام‌شده برای ترجمه و ارائه این کتاب به مخاطبان ایرانی، به پیشرفت کشور عزیزمان کمک کند.

ترجمه کتاب حاضر، آن هم در همکاری با دکتر پیغامی، تجربه ارزنده‌ای بود، از جناب آقای شیروانی تشکر می‌کنم که با اعتماد به من، فرصت این تجربه را برای من فراهم کردند. پیش از من، جناب مرتضی صفایی برای ترجمه این کتاب تلاش بسیاری انجام داده بودند. لازم می‌دانم از ایشان نیز قدردانی نمایم.

آنچه بر ارزش این ترجمه از کتاب می‌افزاید، حاشیه‌ها، توضیحات دکتر پیغامی است که باعث شده این ترجمه «برگردان محض» نباشد و خواننده را به خوبی با «مسائل پیرامونی خود» پیوند دهد. ایشان در مورد ترجمه کتاب نیز پیشنهادها و راهنمایی‌های بسیاری مفیدی ارائه کردند. از این رو، از ایشان نیز سپاسگزاری می‌کنم. در پایان، وظیفه خود می‌دانم از زحمات سایر همکارانی که در آماده‌سازی و ارائه این اثر تلاش کرده‌اند، تشکر نمایم.

امیر عزیزی

اسفند ۱۳۹۵ - دانشگاه تهران

مقدمه

معجزه‌ی اقتصادی موزامبیک چگونه باید از فلاکت گریخت

موزامبیک کارشناسان را به خدمت می‌گیرد

مهره و ولت^۱

۲۸ ژوئن ۲۰۶۱؛ مایپوتو^۲

درگرفته شده از نسخه چاپی مجله اکونومیست^۳

ترس استرلاس^۴ از یک پیشرفت جدید در زمینه تکنولوژی پیل سوختی خبر داد. شرکت ترس استرلاس، بزرگترین گروه انرژی آفریقایی خارج از آفریقای جنوبی که در شهر مایپوتو مستقر است، در رویدادی که به است رنامه بزی شده بود تا هم‌زمان با روز استقلال کشور در ۲۵ ژوئن باشد، از پیشرفتی جدید در تکنولوژی تولید انبوه پیل‌های سوختی هیدروژنی رونمایی کرد. آقای آرماندو انهومایو^۵ رئیس پر شور و شوق شرکت اعلام کرد: «وقتی که کارخانه‌ی جدید ما در پاییز ۲۰۶۲ تولید را شروع کند، قادر خواهیم بود تا با ارائه ارزش به مراتب بیشتر به مصرف‌کنندگان در ازای پول، کارشناسان بزرگ را از ژاپن و آمریکا به خدمت بگیریم». تحلیل‌گران موافق‌اند که تکنولوژی جدید ترس استرلاس به معنای آن است که سوخت هیدروژنی به‌عنوان منبع اصلی نیروی خودروها، احتمالاً جای الکل را می‌گیرد. نلسن امبیکی - مالان^۶، مدیر مؤسسه‌ی معتبر تحقیقات اقتصاد انرژی^۷ در دانشگاه وسترن کیپ^۸ آفریقای جنوبی می‌گوید: «این اتفاق باعث می‌شود که تولیدکنندگان پیشرو سوخت الکلی، مانند

پتروبراس^۹ برزیل و آلکوناس^{۱۰} مالزی، با چالش جدی مواجه شوند.

ترس استرلاس سفر پر شتاب خود را از سطوح پائین آغاز کرده است. این شرکت در سال ۱۹۶۸، هفت سال پیش از استقلال موزامبیک از پرتغال، کار خود را با صادرات مغز درخت بلاذر^{۱۱} شروع کرد. سپس با تنوع بخشیدن به فعالیت خود و گسترش آن به منسوجات و تصفیه شکر، عملکرد خوبی از خود نشان داد. پس از آن، در یک حرکت جسورانه تر وارد صنعت قطعات الکترونیک شد؛ ابتدا به عنوان یک پیمانکار جزء برای غول الکترونیک کره، سامسونگ و بعد به عنوان یک تولیدکننده مستقل. اما خبری در سال ۲۰۰۱ مبنی بر این که تولید پیل سوختی هیدروژنی، فعالیت اقتصادی بعدی شرکت خواهد بود، تردیدهای قابل توجهی را ایجاد کرد. آقای ان هومایو می گوید: «همه فکر می کردند که برنامه هستیم. [چرا که] بخش پیل سوختی برای هفده سال هزینه های زیادی را بر ما حمل کرد. خوشبختانه در آن روزها، سهامداران خارجی زیادی که خواستار نتایج فوری بودند، نداشتیم. ما بر عقیده ی خود مبنی بر این که ساختن یک بنگاه در کلاس جهانی، مستلزم یک دوره آماده سازی طولانی است، پافشاری کردیم».

پیشرفت این شرکت، نمادی از موفقیت های اقتصادی موزامبیک مدرن است. در ۱۹۹۵، سه سال پس از پایان جنگ خونین ۱۶ ساله داخلی، درآمد سرانه در موزامبیک تنها ۸۰ دلار بود و این کشور به معنی واقعی کلمه فقیرترین اقتصاد دنیا بود. با تفرقه های عمیق سیاسی، فساد گسترده و نرخ باسوادی تأسفیب ۱۰ درصدی، آینده ی این کشور در طیفی از وضعیت خیلی وخیم تا وحشتناک قرار می گرفت. در سال ۲۰۰۰، هشت سال پس از پایان جنگ داخلی، هنوز هر موزامبیکي به طور متوسط ۲۱ دلار در سال به دست می آورد، تقریباً کمی بیش از نصف درآمد سالانه ی متوسط آنگلایی که در آن زمان ۳۵۰ دلار درآمد داشت. اما پس از آن، معجزه ی اقتصادی موزامبیک، این کشور را به یکی از ثروتمندترین اقتصادهای آفریقا و کشوری مستحکم با درآمدی بالاتر از سطح متوسط تبدیل کرد. با کمی شانس و تلاش، این کشور حتی شاید بتواند در دو یا سه دهه ی آینده به صفوف اقتصادهای پیشرفته بپیوندد.

آقای ان هومایو، که خنده رندانه اش در برابر خبرنگاران، عزم پولادین او را مخفی می کند، می گوید: «ما به موفقیت های موجودمان قانع نیستیم، این صنعتی دشوار است،

جایی که تکنولوژی به سرعت تغییر می‌کند. چرخه‌ی حیات محصولات کوتاه است و کسی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که تنها با یک نوآوری برای مدتی طولانی رهبری بازار را در دست داشته باشد. هر روز این امکان وجود دارد که رقبای ناگهان در افق ظاهر شوند. گذشته از این‌ها، شرکت او مایه‌ی شگفتی ناخوشایند برای آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها بوده است. [حال، چرا نباید] یک تولیدکننده نسبتاً ناشناخته پیل سوختی جایی در نیجریه، به این نتیجه برسد که اگر ترس استرلاس توانست از حضيض به اوج برسد، پس چه سا آن نیز بتواند؟

شاید موزامبیک در رسیدن به داستان خیالی من موفق شود، شاید هم این‌گونه نشود. اما اگر در سال ۱۹۶۱، یک قرن پیش از رؤیای موزامبیک، به شما گفته می‌شد که کره جنوبی ظرف ۴۰ سال، یکی از صادرکنندگان پیشرو جهان در زمینه‌ی تلفن همراه، محصولی کاملاً ناشناخته - تخیلی در آن زمان، خواهد بود، واکنش شما چگونه می‌بود؟ دست‌کم پیل‌های سوختی هیدروژنی امروز وجود دارند.

درآمد سالانه‌ی کره جنوبی در سال ۱۹۶۱، یعنی هشت سال پس از پایان جنگ توام با برادرکشی خود با کره شمالی، از ای هر نفر ۸۲ دلار بود. درآمد هر کره‌ای به‌طور متوسط، کمتر از نصف درآمد (۷۲ دلار) یک شهروند غنایی بود.^{۱۱} جنگ کره - که اتفاقاً در ۲۵ ژوئن، یعنی روز استقلال موزامبیک آغاز شد - یکی از خونین‌ترین جنگ‌ها در تاریخ بشر بود که طی آن (۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳) جان چهار میلیون انسان را گرفت. در این نزاع، نیمی از زیرساخت‌های کره و بیش از ۷۵ درصد از خطوط راه‌آهن آن نابود شد. این کشور با موفقیت در افزایش نرخ باسوادی خود به ۷۱ درصد در سال ۱۹۶۱، از سطح ناچیز ۲۲ درصدی که در سال ۱۹۴۵ آن را از اربابان استعماری ژاپنی‌اش، که از ۱۹۱۰ بر کره فرمان رانده بودند به ارث برده بود، اندکی توانایی سازماندهی از خود نشان داده بود. اما به‌طور گسترده به‌عنوان کشوری که در امر توسعه ناتوان بود، در نظر گرفته می‌شد. یک گزارش داخلی از سوی آژانس آمریکایی توسعه بین‌المللی^{۱۲} - آژانس اصلی کمک‌های دولت ایالات متحده در آن زمان، مانند حالا - در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی، کره را «چاه بی‌انتها»^{۱۳} خواند. در آن زمان صادرات اصلی این کشور تنگستن، ماهی و سایر اقلام خام طبیعی بود.

و اما سامسونگ^{۱۴}، که اکنون یکی از صادرکنندگان پیشرو تلفن همراه، نیمه‌رسانا و

رایانه‌ی دنیاست، در سال ۱۹۳۸ یعنی هفت سال پیش از استقلال کره از حکومت استعماری ژاپن به‌عنوان یک صادرکننده‌ی ماهی، سبزیجات و میوه شروع به کار کرد. تا سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، کسب و کار اصلی این شرکت، تصفیه‌ی شکر و منسوجات بود که در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ برپا کرده بود. (۲) وقتی سامسونگ در سال ۱۹۷۴ با در اختیار گرفتن سرمایه‌گذاری پنجاه درصدی در شرکت کریا سمی‌کنداکتر^{۱۶} وارد صنعت نیمه‌رسانا شد، کسی آن را جدی نگرفت. از این گذشته، سامسونگ حتی تا سال ۱۹۷۷ تلویزیون^{۱۷} ای‌رنگی نیز تولید نمی‌کرد. وقتی این شرکت در سال ۱۹۸۳ قصد خود در به خدمت گرفتن متخصصین صنعت نیمه‌رسانا از آمریکا و ژاپن، برای طراحی تراشه‌های مخصوص خود را اعلام کرد، افراد کمی متقاعد شدند.

کره‌ای که در اکتبر ۱۹۶۳ در آن به دنیا آمد، یکی از فقیرترین نقاط دنیا و کشوری بدبخت رد. در آن زمان، اکثر شهرهای یکی از کشورهای ثروتمندتر جهان، اگر نه ثروتمندترین کشور، هستیم. در طول زندگی من، درآمد سرانه در کره بر حسب قدرت خرید^{۱۸} حدوداً ۱۴ برابر رشد کرده است. دستیابی به نتیجه‌ی مشابه برای بریتانیا بیش از دو قرن (بین اواخر قرن هیجدهم تا امروز) و برای آمریکا حدود یک و نیم قرن (از سال‌های دهه‌ی ۱۸۶۰ تا امروز) طول کشید. (۳) پیشرفت مادی‌ای که طی ۴۰ سال عجیب زندگی‌ام دیده‌ام، مانند این است که به عنوان یک بازنشسته‌ی بریتانیایی وقتی جورج سوم^{۱۹} در تاج و تخت بود یا به عنوان یک پسر بزرگ آمریکایی هنگامی که آبراهام لینکلن^{۲۰} رئیس‌جمهور بود، متولد شده باشد، زندگی را آغاز کرده باشم.

خانه‌ای که در آن به دنیا آمدم و تا شش سالگی در آن زندگی کردم آن وقت حاشیه‌ی شمال غربی سئول، پایتخت کره جنوبی بود. آن خانه یکم از منازل کوچک (دو خوابه) اما مدرنی بود که دولت با کمک خارجی در یک برنامه‌ی مسکن‌سازی بافت فرسوده‌ی کشور ساخت. خانه با بلوک‌های سیمانی ساخته شده بود و بد گرم می‌شد، بنابراین در زمستان نسبتاً سرد بود. دمای هوا در زمستان کره می‌تواند تا ۱۵ و حتی ۲۰ درجه زیر صفر کاهش یابد. البته، هیچ توالی سیفون‌داری وجود نداشت: توالی سیفون‌دار تنها مخصوص افراد خیلی ثروتمند بود.

با این حال، از برکت پدرم که کارمند عالی‌رتبه وزارت دارایی بود و هنگام یک سال تحصیل در هاروارد به سختی کمک‌هزینه‌ی تحصیلی خود را پس‌انداز کرده بود،

خانواده‌ام کالاهای لوکس مهمی داشتند که بسیاری از دیگران آن‌ها را نداشتند. یک دستگاه تلویزیون سیاه و سفید داشتیم، که برای همسایگان مان کشش مغناطیسی داشت. یکی از دوستان خانوادگی مان، دندانپزشک جوان و آینده داری بود که در بیمارستان سنت ماری^{۲۰}، یکی از بزرگترین بیمارستان‌های کشور، کار می‌کرد. وی عادت داشت هر وقت که مسابقه‌ی ورزشی مهمی از تلویزیون پخش می‌شد، هر جور که بود - در ظاهر به دلایل کاملاً نامرتبط به مسابقه - زمانی برای دیدن ما پیدا کند. در کره امروز، او احتمالاً به این فکر می‌کند که دومین تلویزیون خانواده در اتاق خواب را به یک تلویزیون با صفحه‌ی پلاسما^{۲۱} ارتقاء دهد. یکی از عموزاده‌های من که به تازگی از شهر زادگاه پدری‌ام، کوانگجو^{۲۲}، به سئول نقل مکان کرده بود، زمانی به دیدن ما آمد و درباره‌ی کابینت سفید جیبی که توی اتاق نشیمن بود، مادرم را سؤال پیچ کرد. آن کابینت سفید، یک دهه‌ی قبل (آشپزخانه کوچکتر از آن بود که یخچال در آن جا شود). همسر من، هی - جونگ، که در ۱۹۶۶ در کوانگجو به دنیا آمده است، به من می‌گوید که همسایگان‌شان به طور منظم آشپزخانه‌ی آن‌بهای خود را در یخچال مادرش، که همسر پزشکی موفق بود، به «امانت» می‌گذاشتند مثل این‌که او مدیر یک بانک خصوصی سوئیسی بود.

خانه‌ی کوچک ساخته شده با بلوک‌های سیمانی، با یک تلویزیون سیاه و سفید و یک یخچال، شاید [امروز] چندان به چشم نیفتد، اما این رؤیای نسل پدر و مادرم بود که به حقیقت پیوسته بود. نسلی که در آشفته‌ترین و محروم‌ترین دوران زندگی کرده بود: حکومت استعماری ژاپن (۱۹۴۵-۱۹۱۰)، جنگ جهانی دوم، تقسیم کشور به کره شمالی و جنوبی (۱۹۴۸) و جنگ کره. هر وقت من و خواهرم یونگی و برادرم هسوک از غذا شکایت می‌کردیم، مادرم به ما می‌گفت که چقدر لوس و ریاده نوا هستیم. او به ما یادآوری می‌کرد که وقتی آن‌ها به سن ما بودند، اگر هم نسلان وی یک تخم مرغ داشتند، خود را خوش‌شانس به حساب می‌آوردند. بسیاری از خانواده‌ها، حتی آن‌هایی که به خاطر داشتن پدر یا برادران بزرگتر مشغول به کار، می‌توانستند کودکان را نگه دارند، از عهده مخارج آن‌ها بر نمی‌آمدند. وی معمولاً دل‌شکستگی خود را هنگامی که برادر کوچکش، که طی جنگ کره در پنج سالگی از گرسنگی مرد، گفته بود اگر فقط می‌توانست یک کاسه‌ی برنج ولو خالی را در دستانش بگیرد احساس بهتری می‌کرد، به

یاد می‌آورد. پدرم، مرد بااشتهایی گواه بر سلامتی که عاشق گوشت گاو است، به نوبه‌ی خود، به‌عنوان یک دانش‌آموز مقطع متوسطه در طول جنگ کره برای زنده ماندن مجبور بود با مقدار اندکی برنج، مارگارین سیاه که از ارتش آمریکا درز می‌کرد، سس سویا و رب فلفل سر کند. وی در ده سالگی مجبور بود ناظر مرگ برادر کوچکتر هفت ساله‌اش باشد که از اسهال خونی مرد؛ بیماری کشنده‌ای در آن زمان که امروز در کره تقریباً ناشناخته است.

سال‌ها بعد، در سال ۲۰۰۳، وقتی که از طرف دانشگاه کمبریج در فرصت مطالعاتی بودم و در کمپ اقامت داشتم، جای‌جای موزه ملی^{۲۳} در سئول را به دوست و مرشدم^{۲۴}، جوزف ا. نیگلینتر^{۲۵}، برنده‌ی جایزه نوبل اقتصاد نشان دادم. اتفاقی به نمایشگاهی از عکس‌های سیاه و سفید ریبیا برخوردیم که مردمی را نشان می‌داد که در سال‌های اواخر دهه‌ی پنجاه و اوایل دهه‌ی شصت میلادی در محله‌های طبقه متوسط سئول مشغول کسب و کار خود بودند. ده‌ها سال‌طور بود که کودکی‌ام را به خاطر می‌آوردم. پشت سر من و جوزف، دو خانم - زنان - سرخ‌پوست ایستاده بودند. یکی از آن‌ها فریاد زد: «چه‌طور ممکن است که این... به یادمان؟ آن شبیه ویتنام است!» فاصله‌ی سنی بین ما کمتر از بیست سال بود، اما صحنه‌هایی که در ذهن من آشنا بود، برای آن خانم کاملاً بیگانه بود.^{۲۶} رو به جوزف کردم و به او گفتم که به عنوان یک اقتصاددان توسعه، چقدر «خوش‌اقبال» بودم که در تمام مدت چنین تغییری زندگی نکرده‌ام. احساس من شبیه یک متخصص تاریخ انگلستان قرون وسطی بود که به چشم خود شاهد «نبرد هاستینگز»^{۲۷} بوده یا منجمی که در زمان سفر کرده و به زمان «انفجار بزرگ»^{۲۸} رسیده باشد.

منزل بعدی خانواده‌ی ما، که طی سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۰، در اوج معجزه‌ی اقتصادی کره در آن زندگی کردم، نه تنها توالی سیفون‌دار داشت، بلکه به سیستم گرمایش مرکزی نیز مجهز بود. متأسفانه اندکی پس از نقل مکان به مریون جدید، دیگ بخار سیستم گرمایشی آتش گرفت و آتش خانه را ویران کرد. این ماجرا را برای شکایت کردن، به شما نمی‌گویم. ما خوش‌شانس بودیم که چنین سیستمی داشتیم - بیشتر منازل با خشته‌ی زغال گرم می‌شوند، که هر زمستان باعث مرگ هزاران نفر در اثر مسمومیت با موناکسید کربن می‌شد. اما این داستان نگاه عمیق‌تری به وضعیت تکنولوژی کره‌ای، نه در روزگاران دور که در دورانی واقعاً بسیار نزدیک، ارائه می‌دهد.

دوره‌ی ابتدایی را در سال ۱۹۷۰ آغاز کردم. مدرسه‌ی من یک مدرسه‌ی خصوصی درجه دو بود که در هر کلاس ۶۵ دانش‌آموز داشت. خیلی به خود می‌بالیدیم، چرا که مدرسه‌ی ابتدایی دولتی کنار ما در هر کلاس ۹۰ دانش‌آموز داشت. سال‌ها بعد در سمیناری در کمبریج، سخنرانی گفتم که به خاطر کاهش بودجه‌های تحمیل شده از سوی صندوق بین‌المللی پول (که بعداً بیشتر در مورد این مسئله صحبت خواهم کرد)، در دهه‌ی هشتاد میلادی تعداد متوسط دانش‌آموزان هر کلاس در بسیاری از کشورهای آفریقایی از سه و چند نفر به چهل و چند نفر افزایش یافت. این مطلب من را به فکر انداخت که در دوران کودکی من چه اوضاع بدی بر مدرسه‌های کره حاکم بود. وقتی در مدرسه‌ی ابتدا بودم، اعیانی‌ترین مدرسه‌ی کشور در هر کلاس ۴۰ دانش‌آموز داشت و همه با شگفتی می‌پرسیدند: «آنها چگونه چنین کاری کرده‌اند؟». در برخی از مناطق شهری به سرعت در حال گسترش، مدارس دولتی با حدود ۱۰۰ دانش‌آموز در هر کلاس و معلمانی که در کلاس به شیفت کار می‌کردند، با تقاضای بیش از حد تحت فشار بودند. با توجه به این اوضاع، چندان جای تعجب نبود که آموزش و پرورش درگیر ضرب و شتم ارادانه‌ی کودکان، تدریس تمام دروس از طریق تکرار شود. این روش عیوب آشکاری داشت. همین روش [حداقل کره موفق شده است تا از دهه‌ی ۶۰ میلادی به بعد، تقریباً برای تمام پایه‌ها دست‌کم شش سال آموزش و پرورش فراهم کند.

در سال ۱۹۷۲، وقتی در سال سه ([معادل] کلاس سوم در نظام آموزشی ایالات متحده) بودم، زمین بازی مدرسه‌ام ناگهان به اردوگاه سربازان تبدیل شد. این سربازان آن‌جا بودند تا مانع هرگونه تظاهرات دانشجویان در مخالفت با حکومت نظامی تحمیل شده از سوی رئیس‌جمهور کشور، ژنرال (سابق) پارک چانگ-هی، شوند. خوشبختانه، آن‌ها برای دستگیر کردن من و دوستانم آن‌جا نبودند. شاید ما کودکان کره‌ای به خاطر پیش‌رسی^{۳۰} آکادمیک‌مان شناخته شده باشیم، اما امور سیاسی مربوط به قانون اساسی به وضوح کمی فراتر از سن ما بچه‌نه‌ساله‌ها بود. مدرسه‌ی ابتدایی من وابسته به دانشگاهی بود که دانشجویان سرکش آن هدف این سربازان بودند. در واقع، دانشجویان کره‌ای در سراسر دوران تاریک سیاسی حکومت دیکتاتوری نظامی، وجدان آگاه ملت بودند و در خاتمه دادن به این دیکتاتوری در سال ۱۹۸۷ نیز نقش عمده‌ای ایفاء کردند.